

استاد حسین سخنیار

«مسرور»

به مناسبت سی امین سال درگذشت

از استاد مصطفی کاویانی



چو آهنگ شعر تو آید به گوش

به تن خون افسرده آید به جوش

نادره مردی از مردستان ادب ایران که سا تام چنین سخنیار و تلمس مسرور به عنوان شاعری توانا و نویسنده ای بزرگ و محقق برجسته و اندیشمندی سرگ سرتارک ادب ایران زمین دوخوش خانواده ای متدین که حاجی محمد جواد پدر و سرپرست خانواده بازرگانی نقاشی بود و مادر از خاندان روحانی، در کوهپایه به فاصله ۶۵ کیلومتری شرق اصفهان قدم به عرصه هنس گذاشت. خواننده و نرشن را در زادگاهش و نزد زن میرزا آقا روحانی فراگرفت، ۸ ساله بود که به اتفاق خانواده به اصفهان آمد و در مکتب خانهای به تحصیل اشتغال ورزید، دران هنگام برادر ارشدش میرزا احمد که بعدها نام فامیل بهروران را برای خود انتخاب کرد در مدرسه معروف نیم آورد، حجره ای داشت و تحصیل علوم قدیم می کرد، از این رو کم کم پای مسرور به مدرسه باز شد، و برای فراگیری مقدمات عربی مشغول شد. سپس مسرور به مدرسه حقایق رفت که شعر معروف حافظ در مکتب حقایق و پیش ادیب مشق

هان ای پسر بگوش که روزی پدر شوی
زینت بخش سردر ورودی آن بود، در آن روزگاران، انجمن شعری اصفهان، روزهای جمعه در حسین مدرسه تشکیل می شد و مسرور هم در جلسات آن شرکت می کرد و مورد تشویق دهقان سامانی و سلیمان خان خلف معروف به رکن المملکت نایب الحکومه اصفهان قرار می گرفت. در سال ۱۲۲۹ قمری، استاد مسرور سفری به خراسان داشت و پس از تحمیل مشقات فراوانی که ناشی از بیماری او بود به مشهد رسید و در

آنجا برای اولین بار شغل دولتی پذیرفت و در همین جا بود که با چند جوان دانشمند از مردم یادگوبه و شیروان آشنا شد و در اثر معاشرت با آنها با زبان ترکی و ادبیات و موسیقی ترکی آشنایی حاصل کرد. در سال ۱۲۳۰ قمری که همزمان با جریان حوادث اخراج سورگان شوسن آمریکایی و اولتیماتوم دولت روسیه تزاری بود به تهران رفت و عمام بازگشت به اصفهان بوده که به واسطه نامش راهها به کاشان رفت و دو سال در آن شهر توقف کرد و این فرصت بود که استاد را با پرفسور بلکن انگلیس که رئیس سیم کشی خط تلگراف هند و اردو بود آشنا سازد.

بلکن، در غالب زبانهای مشرق زمین استاد بود و خطوط باستانی از قبیل خط میخی و پهلوی را می دانست و جسمی شاگرد ایرانی داشت از آن جمله، مرحوم فرست الدوله شیرازی که خواندن خطوط باستانی را نزد بلکن آموخت. مسرور در دوران اقامت در کاشان با دانشمندی یهودی نیز آشنا شد و مقدمات خواندن خطوط قدیم را از او آموخت که کار آموزش بعدی او را نزد پرفسور مرشید آسان ساخت. مسرور مدتی در شیراز متصدی مؤسسه حمل و نقل جنوب بود و در این مدت در محضر مرحوم فرست الدوله شیرازی بهره را برد و مقدمات موسیقی را نزد آن مرحوم فرا گرفت. مسرور با موسیقی آشنایی کامل داشت و با اغلب هنرمندان این فن به ویژه استاد صبا رابطه نزدیک داشت و تصنیفهای معروف و مورد قبولی ساخته است از جمله:

«برده افکن ای پری از رویت» و «ای جدایی ای درد دوران آشنایی» و «بالاخره بر تو امید چه شد از کنار من»، مسرور در سال ۱۳۰۲ شمسی به ندای درونی و عشق آشنین خود به تعلیم و تربیت پاسخ مثبت داد و به خدمت وزارت فرهنگ در آمد و مدت ۳۶ سال، عاقلانه تعلیم و تربیت فرزندان این خاک را عهده دار بود و مدتی هم در دانشگاه نظامی تاریخ و ادبیات تدریس می کرد.

زندگی ادیب مسرور را چندین بار قابل مطالعه و بررسی است. الف - مسرور شاعر: وقت و غنا در لفظ، استحکام استنباطی در بیان مطلب، اسلوب دل انگیز، تلیق، طبعانگیزی روح، رقص پری آسای کلمات، استحکام و پختگی، غازی از تغذیه و ابهام بوده، فروغناکی، از ویژگیهای شعر مسرور است. استادهای که علی قول بزرگان شعر و ادب، اگر چه کم گفته است ولی گوییده و مانده گفته است. دیوان شعرش با نام «راز الهام» چاپ شده است.

هنگامی که او سرگ برنده ای سخن می گوید، فردوسی را در شعرش از آهنگ و ملین مسحو کهنه ای برخوردار است. گل شمع در آخرین سوز بود
سحر گرم آرایش زور بود
سر پریم صبح پیداز دور
گر بزرده شبنم در آغوش تو
حاجه مرگ برنده را چنان استادانه ترسیم می کند و به نحوی غم و اندوه خود را در قالب الفاظ محکم و بزرگوبه بیان می دارد که به خوبی آشکار است، غم را با همه عظمت و بزرگی آن، با شمام وجود و با گوشت و رگ و استخوان خود احساس کرده است.

از آن شور و مستی و خنیانگیزی
به چا نیست جز مشت بال و پری
خط و خیال دیگر خط و خیال نیست
خطی هست اما در آن حال نیست

در منظومه فردوسی نامه، صلوات و فحامت و کونندگی و استواری در تک تک ادبیات عیان است و در مجموع پیکرهٔ پولادینی را مجسم می‌کند.

سحرگاہی است که سری به صبح دارد و نگاهی به شب؛ گیتی از غوغای روز آسوده و جز فکر گیتی‌فروز همه در خوابند، در چنین جو محمورکننده‌ای دل استاد در این اندیشه است که به پای‌بوس خدایند شعر فردوسی نوسی برود و دم گرم و طبع روان و از برق رخشندگی جان‌فروز فردوسی پرتوی آفاق سوز و از آب حیات که در جام اوست جرعه‌ای خوشگوار و از گرد خاندان وجود او، سرمهای برای چشم جان به ارمان بی‌آورد. استاد دوری راه را عنوان می‌کند و دل سرعت سیر نور را به میان می‌آورد و سرانجام از مرغ سحر بال و پر وام می‌گیرد و راه را به یک گام طی می‌کند و چون دبدبهٔ دل به خاک دهقان بزرگ توس می‌گشاید، چنین می‌گوید:

بزرگان پیشینهٔ بسی نشان
ز تو زنده شد نام دیرنشان
تو در جام حمشید کردی شراب
تو بر تخت کاووس بستی عقاب
اگر کاو، ز آهن یکی نوده بود
جهانش به سوهان خود سوده بود
تو آب لب‌دادی آن‌نام را
زودی از او زنگ ایسام را
تو نمک خوار خوان تو بود
به هر هفت خوان میهمان تو بود
توسوی دودمان سخن را پند
بسه تو باز کرده نشان هر
سخن پرچم پرورش تو بود
قلم تیغ و اندیشه رخ تو بود
توسوی دومین کاو و روزگار
درفش تو شهنامه نامدار

در هنگامهٔ شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی که قوای بیگانه در خرمشهر پیاده شده بود، سرور سلامی چو یوی خوش آشنای نثار خطهٔ زرخیز عوزستان می‌کند و به بهمن شیر خورشان و کارون جوشان پیامی آتشین می‌فرستد و گذشتهٔ افتخارآمیز آن جا را به یاد می‌آورد و سیل فتنه‌هایی را که در آن سامان جاری شده است، بازگو می‌کند و متأسف است که شکرستان ایران، شرف تلخ در جام زندگی دارد و به جای کاروانهای حامل شکر و زعفران، چهرةٔ زعفرانی مردم شاهد پرواز هواپیماهای فول‌پیکر دشمن بیگانه است. از سوز دل فریاد بر می‌آورد که: خورشان بر هوا طیاره‌های دهشت انگیزش شتابان بر زمین اریه‌های آتش افشانش سبک بسازان ساجله‌ها دانستند حال او

که بشکسته است سکان و فرورده است طرفانش جهانی روشن ز نور وی و خود خفته در ظلمت گرمی سرخوش از سودوی و خود غرق خسرانش جهان سالار نعمت‌ها نشسته اشکریز چشم ز چنین تا انگلستان ریزه‌خوار خوان احسانش در روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ که دریاوار باینتر در نزدیکی

خرمشهر به تیر سپاه بیگانه از پای در آمد سرور گفت:

کیست پاران خفته در دامان بهمن شیر اینجا
زیر این خاک سپه با چکمه و شمشیر اینجا
نساندای ما چسرا افتاده اینجا بر کرانه

دست از سکان کشیده مست خواب جاودانه
گور سرباز وطن پامال کین دشمن است این
شعلهٔ بزدان فسرده از دم اهریمن است این
استاد سرور، همان‌گونه که در آغاز مطلب عنوان شد در خانواده‌ای متدین پرورش یافت و بزرگان دین همواره مورد مدح و ستایش او بوده‌اند. شعر زیر بیان حال حسن منشی بازماندهٔ واقعاً جانگداز کر بلا در شب یازدهم محرم است که حاکی از علاقهٔ شدید سرور به خاندان عصمت و طهارت است.

تکوتر بناب امشب ای روی ماه
که روشن کنی روی این بزمگاه
بسا شمع رخشندگی تابناک
ز باد حوادث فرو مرده پاک
حرفغان به یکدیگر آمیخته
صراحتی شکسته، قلع ریخته
به یک سو سالی بر فتنه ز دست
بسوی دگر مطرب افتاده مست
بناب امشب ای مه که افلاکیان
بسیبند جان سازی خاکبان
مگر نوح بیند کزین موج خون
چسان کشتی آورد بساید برون
بسیبند خیال خدائونگذار
ز قربانی خود شوه شرمسار
کند جمله موسی به تن چاک چاک
هسا بشکند بر سر آب و خاک
مسبحا اگر بسیند ابن رستخیز
صنایب و سلب را کتد ریز ریز
محمد سر از سرفه آرد برون
بسیند جگرگوشه را غرق خون

به - منصور نویسنده و محقق
مقام والا و ارزندهٔ مرحوم سرور، در نویسندگی بی‌گمان کمتر از شاعری نیست و دارای تئری روان و شیواست و به قول اهل فن، اسلوب درست نویسندگی در همهٔ نوشته‌هایش به روشنی آشکار و نمایان است.
کتاب مشهور «ده نفر فریاد» که در پنج جلد چاپ و منتشر شده است، کتابی است شورانگیز و خواندنی در رابطه با تاریخ ایران در دورهٔ صفویه که به طوری استادانه در قالب عبارات شیرین و دلنشین بیان شده است.

کتاب «قرآن شرح دل‌آزبای لطفعلی خان زند» است که نمایانگر گوشه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب مبین ما در اواخر دورهٔ زنده و آغاز کسار قاجاریه است، داستانی حباب و خواراندنی که روح سلحشوری و دل‌آوری فهردان داستان همگان را تحت تأثیر می‌دهد.
سرور افزون بر صدعا مقالهٔ تحلیلی در زمینهٔ ادب و تاریخ این سرزمین نگاشته است که در جراید و مجلات مختلف چاپ شده است.

سحری غالباً امیرتوست و قریباً سه چهار سال است با عشقی و علاقه‌ای ستودنی و تعلیم و تربیت فرزندان ایران‌زمین در سطوح مختلف تحصیلی اشتغال دارد. اندوه جانکاه حواد را در غم از دست رفتن مسرور با عنوان «میغ لاهوت» استادانه بیان داشته است.

غیر از بنفشه‌ها که سیه‌پوش گشته‌اند
پر پر کنیذ یکسره گل‌های باغ را
یا لاله‌های باغ بگویند تا آید
روشن کنند در دل خود شمع داغ را

سنگی به جام خورد و شرابی به خاک ریخت
سازی شکست و نغمه‌سرایب به خاک شد
بادی وزید و شمع نشاطی خموش شد
قلبی فسرد و نقش امیدوی بر آب شد

مسرور آن عطار در برج ادب کجاست
رفت آنکه آسمان ادب را ستاره بود
رنجین کمان شعر و ادب بود و محو شد
در گوش تو غروبس چنین گو شواره بود

جام بلور غم سخن پروری شکست
حیف از شراب شعر که در کام گور ریخت
چون روزگار طاقوت نوبیدنش ندانست
یک جرعه زان چنید و زجامش بدور ریخت

آن طایر خجسته بر آسمان راز
والهام، از قرشته الهام می‌گرفت
شعشیز دست مرد قزلباش می‌سپرد
از صافیان شهر سخن، جام می‌گرفت

خون شد دلش ز دیدن مرگ پرندهای
در شعر بهر میغ قفس رود رود گفت
شاید به یاد جان عزیزش سکوت کرد
باید به روح پاک بندلش درود گفت

۲- شاعر جوان خوش‌ذوق آن روزگاران (۱۳۲۷) که عطش بی‌پایان و سیری‌ناپذیری در دایره تحول و اعتلای هنر شاعری داشت و امروز در زمره قوی‌ترین شاعران روزگار ماست، آقای خسرو احتشامی مرگ مسرور را چنین بر سوگ می‌نویسد.

زان شب که آن ستاره مشهور مرده است
در آسمان شعر و ادب نور مرده است
از چشم دختران غزل اشک می‌چکد
در کلیه‌های «شهر سخن» شور مرده است
خورشید ذوق رفته و دور از نگاه ما
در سایه روشن افقی دور مرده است
در باغ‌های شعر به حسرت پرندها
فریاد می‌زند که، مسرور مرده است

مسرور آشنایی کامل به ریشه لغات داشت و در دورانی که مرحوم نصیرالدوله وزیر فرهنگ بود از مسرور دعوتی به عمل آورد تا فرهنگ کلمات و لغات فارسی را گردآوری و تدوین نماید اما بوجه لازم برای اجرای این کار در مجلس آن زمان به تصویب نرسید.

در صفحه ۲۰۲ جلد دوم کتاب «بهار و ادب فارسی» نامهای از مرحوم ملک‌الشعری‌هاار به عنوان مسرور درباره معنای لغت «برسری» که موزه اختلاف مرحوم مسرور و احمد کسروی بوده است به شرح زیر مندرج است:

دوست فاضل عزیزم، حضرت آقای مسرور، رقیبه شریف زیارت شد، در قسمت پهلوی لغت «برسری» مرقوم فرموده بودید، اگر چه هر چه اطلاع داشتم، سابقاً با ترجمه قطعه‌های پهلوی نوشته‌ام، معدالک آن قسمتی که امر فرمودید، قلمی شد و باقی مطالب را خود حضرتعالی با وسعت اطلاعاتی که در ادبیات فارسی دارید بهتر می‌دانید و خوشبختانه فشارتی هم به سزا فرموده‌اید.

روفتن ابرم‌ری چون ماک‌الشعری بهار وسعت اطلاعات مسرور را در ادبیات فارسی مورد تأیید قرار دهد حجت محض است. مسرور برنامه‌های «شهر سخن» و «ایران در آئینه زمان» را برای رادیو تهیه و تنظیم می‌کرد که یکی از برنامه‌های پرطرفدار رادیو بود. مسرور به زبان عربی تسلط داشت و زبانهای کهن ایرانی را می‌دانست و به زبانهای فرانسه و انگلیسی آشنا بود.

مرگ مسرور

مسرور که وادستی، آزادی، خلق و خوی خوش، سعه صدر و آزاداندیشی، عظمت روح از خصوصیات اخلاقی او بود در سال ۱۳۲۷ به عارضه سرطان درگذشت و جنب مقبره نظیرالدوله به خاک سپرده شد.

با مرگ مسرور هاله‌ای از غم و اندوه و ماتم دوستداران شعر و ادب را در خود فرو برد و جامعه ادب در سراسر ایران غاصه شهر اشغاف و تهران به سوگ او نشست.

۱- آقای دکتر محمد سیاسی شاعر توانا و دوست دیرینش مجلس یادبود بزرگی برای او در اسفهان منعقد کرد و یادنامه‌ای در فروردین ماه سال ۱۳۴۸ منتشر کرد.

۲- شعر بسیار زیبای «شهریار سخن» بیانگر سوز درون و غم بی‌پایان آقای جعفر نوا است که سحر حلال شمرش در پهنه گسزده کشورمان دلایه‌تنگان فراوان دارد. نوا شاعر روشن ضمیری است که با مرحوم مسرور دوستی داشت و مرحوم مسرور در قطعه شعری به مطلع:

ای نوا تو جان فراگشته اسفهان از تو با نوا گشته
آقای نوا را ستوده است.

فرهنگی وارسته است که در طول سال‌های متعددی در فرهنگ اسفهان عاشقانه سرگرم تعلیم و تربیت فرزندان این سرزمین بوده است. آه که مسرور سخن بیار سرد قافله را قافله سالار سرد پاسا نگاهدار زبان دری رفت ز میدان سخن گسزری طایر اندیشی و پیروز ماند دست هنر از حرکت بازماند عرصه جولان قلم تنگ شد قافله «شهر سخن» لنگ شد

۳- آقای علی مظفری، شاعر توانایی که خود از مفاخر فرهنگ و ادب ایران‌زمین است و هم‌فراز از هر نغمه‌ای دل‌انگیزتر و از نسیم